چهره

عصر طلایی جدید با دستمزد یک میلیارد پوندی

ادریس آلبا، بازیگر مشهور بریتانیایی در حال مذاکره برای یک مسئولیت ۱.۲ میلیارد دلاری است. این بازیگر در حال مذاکره با مارک بویان، بنیانگذار و مدیرعامل مجموعه بازاریابی و ارتباطات «میروما گروپ» است تا مسئولیت کانال ۴ بریتانیا را به ارزش یک‌میلیارد پوند برعهده بگیرد. البا خود مدیرعامل کمپانی تولید «گرین دور پیکچرز» است که تهیه‌کننده فیلم‌ها و برنامه‌هایی چون «کابوی بتونی»، «چارلی را روشن کن» و «مدرسه مبارزه ادریس البا» بوده است. کانال ۴ از هر نوع اظهارنظری خودداری کرده است. در اکتبر ۲۰۲۱ میروما، «استودیو کورنر استون» را که یک کمپانی تجاری برای سرمایه‌گذاری و تولید برنامه‌های تلویزیونی است تاسیس کرد. همان زمان این شایعه پیچید که مایکل گرید، مدیر سابق بی‌بی‌سی برای مدیریت کانال ۴ پیشنهاد شده است. اما در نهایت پس از چندماه حدس و گمان و نامشخص بودن آینده کانال ۴، در آوریل امسال وزیر فرهنگ بریتانیا نادین دوریس، تأکید کرد که این سرویس برای رقابت با سرویس‌های جهانی مانند نتفلیکس و آمازون به فروش می‌رسد. این طرح اگر به اجرا برسد می‌تواند چهره پخش تلویزیونی بریتانیا را متحول کند. دوریس گفته قصد دارد از این طرح برای کمک به پخش‌کنندگان خدمات عمومی برای رقابت در عصر اینترنت بهره بگیرد و عصر طلایی جدید را برای تلویزیون و رادیوی بریتانیا آغاز کند. اپراتور تلویزیونی پولی اسکای و پارامونت که مسئولیت کانال ۵ بریتانیا را هم دارد، از دیگر کمپانی‌هایی است که در این زمینه وارد مذاکره شده است.

تجسمی

«بی‌سر و بی‌صدا» در خانه هنرمندان

نمایشگاه عکس صبا سرور با عنوان «بی‌سر و بی‌صدا» به کوشش هوفر حقیقی در گالری «پاییز» خانه هنرمندان ایران برگزار می‌شود. این نمایشگاه شامل ۲۶ قطعه عکس اجتماعی است که سرور طی ۲ سال عکاسی کرده است.

هوفر حقیقی کیوریتور این نمایشگاه درباره عکس‌های «بی‌سر و بی‌صدا» اینگونه توضیح داده است: آثار این نمایشگاه در فرم، شکلی از مستند اجتماعی دارد اما در محتوا، شخصی شده است. تلاش مستند اجتماعی در آشکارسازی اتفاقات و رخدادهای فرهنگی و اجتماعی است اما در محتوای آثار این نمایشگاه این آشکارسازی وجود ندارد و اتفاقا شاهد شکلی از به غیاب راندن سوژه‌ها هستیم. این آثار هم ارجاعی به بی‌صدا بودن مدیوم «عکس» دارد و هم عکاس در ثبت آنها به‌گونه‌ای عمل کرده است که سر آدم‌ها حذف شود. سرهای انسان‌ها بیشترین اطلاعات را در یک عکس به ما می‌دهند، در این آثار اما اتفاقاً زاویه‌ای انتخاب شده است که سرها دیده نشوند. به‌معنای دیگر حذف سرها به واسطه تغییر در عکس ایجاد نشده، بلکه از طریق انتخاب زاویه از سوی عکاس شکلی از پاییدن را ایجاد کرده است. نمایشگاه «بی‌سر و بی‌صدا» از ۱۰ تا ۲۰ تیرماه از ساعت ۱۶ تا ۲۰ (به جز روزهای شنبه) در گالری پاییز خانه هنرمندان ایران به نشانی تهران، خیابان طالقانی خیابان موسوی شمالی (فرصت) ضلع جنوبی باغ هنر برگزار می‌شود.

سیما

«اقیانوس آرام» در شبکه دو سیما

پخش فصل جدید برنامه «اقیانوس آرام»، با چهره‌های جدید و روایت‌های نو، از شبکه دو از شب گذشته آغاز شد. این فصل از مجموعه «اقیانوس آرام» به کارگردانی هادی نعمت الهی و رضا محبی همانند فصول قبل با محور قرار دادن نوجوان‌ها تلاش می‌کند به دغدغه‌های هویتی آنها پاسخ دهد و با بازگو کردن تجربیات نوجوانی افراد موفق، به انتقال تجربه کمک کند. برنامه نوجوانانه «اقیانوس آرام» تلاش می‌کند در هم‌کلامی با نوجوانان، آسیب‌ها و چالش‌های این رده سنی حساس را با نگاهی نو مورد بررسی قرار دهد. دوره نوجوانی مرحله‌ای حساس از زندگی محسوب می‌شود که شناخت آن و آگاهی از مسائلی که در این دوره در زندگی افراد به‌وجود می‌آید، به سپری کردن بی‌دغدغه این دوره کمک شایانی می‌کند. این برنامه در هر قسمت میزبان مهمان سرشناسی است که به دعوت بچه‌ها به برنامه می‌آید و قصه زندگی‌اش را روایت می‌کند. در فصل جدید این برنامه بیش از ۵۰ مهمان حاضر شده‌اند تا روایت زندگی‌شان را برای نوجوانان روایت کنند.

برخی از مهمانان برنامه عبارتند از احسان عبدی‌پور (فیلمساز و مستندساز)، حامد عسگری (شاعر و نویسنده)، وحید شمسایی (فوتسالیست)، نجم‌الدین شریعتی (مجری تلویزیون)، فواد صفاریان‌پور (تهیه‌کننده)، سجاد گنج‌زاده (قهرمان المپیک)، جواد فروغی (قهرمان المپیک)، حبیب احمدزاده (نویسنده)، کورش سلیمانی (بازیگر) و بهرام عظیمی (انیماتور) و ... . فصل چهارم «اقیانوس آرام» محصول سازمان هنری رسانه‌ای اوج است که در ۵۲ قسمت تولید شده و شنبه تا چهارشنبه ساعت ۱۸ از شبکه دو سیما پخش خواهد شد. بازپخش این برنامه ساعت ۱۱ و ۳۰ دقیقه خواهد بود.

گوش جوانان و نوای بزرگان

گفت‌وگو با خسرو عامری‌فر به بهانه انتشار آلبوم «نوای ماندگار»

گفت‌وگو
سحر طاعتی
روزنامه‌نگار

در دهه ۶۰ گروه موسیقی‌ای با عنوان مشتاق در میان دیگر گروه‌های موسیقی پا به عرصه اجراهای موسیقی ایرانی گذاشت. با این تفاوت که رویکردش اجرای آثار قدما و موسیقی‌هایی بود که بایستی برای دوباره شنیده‌شدن احیا و بازسازی می‌شدند. خسرو عامری‌فر، خواننده و سرپرست گروه مشتاق از همان زمان با تحقیق و پژوهش بر موسیقی گذشتگان سعی در اجرای آنها در کنسرت‌ها و آلبوم‌هایش کرد تا به امروز که شاهد اجرا و انتشار مجموعه‌ای ۱۵ تصنیفی از موزیسین‌های شاخص همچون علی‌اکبرخان شیدا، اسماعیل مهرتاش، سیداحمدخان ساوه‌ای، عبدالله خان‌دوامی و... در قالب آلبومی با عنوان «نوای ماندگار» هستیم. عامری فر که نزد استادانی چون محمود کریمی، اسماعیل مهرتاش، نصرالله ناصح‌پور و دیگران آواز را فرا گرفته در گفت‌وگویی به بهانه انتشار تازه‌ترین اثرش درباره شیوه‌های تدریس آواز در گذشته و امروز، احیای موسیقی قدما و آینده آواز ایرانی سخن گفته است.

آلبوم نوای ماندگار حاصل سال‌ها تحقیق و پژوهش شما در زمینه موسیقی قدماست. چرا به سراغ تصنیف‌هایی از شیدا، مهرتاش، دوامی و دیگران رفتید؟

از زمانی که در سال ۱۳۶۵ گروه موسیقی مشتاق را تاسیس کردم، هدفم بازسازی موسیقی قدما و تصانیفی بود که بعد از دوره قاجار ساخته شده‌اند؛ چرا که معتقدم بسیاری از کارها در گذشته اجرا شده و اثری از آن نیست و اگر هم هست یک مقدار گنگ است. یا ضبط‌شان مناسب نیست یا پخش نشده‌اند. به همین دلیل تمرکزمان را بر اجرای آثار مربوط به قدما گذاشتیم و در همه کنسرت‌ها و آلبوم‌هایمان به این تصمیم پایبند بودیم. در همه این سال‌ها با تحقیق و پژوهش حدود۶۵ تصنیف جمع‌آوری کردم که از این تعداد ۱۵ تصنیف را ضبط و در قالب آلبومی با عنوان نوای ماندگار از سوی مرکز موسیقی حوزه هنری منتشر کردیم که ان‌شاءالله بتوانیم در آینده دیگر تصانیف را هم ضبط کنیم.

در این آلبوم و در بازسازی چقدر پایبند به موسیقی اولیه بودید؟

من سعی کردم قطعات اجرایی خیلی به موسیقی اولیه نزدیک‌تر باشند. قطعا تغییراتی هم داشتند چون حس و حال من با حس و حال آن زمان متفاوت است. به همین دلیل یک تغییرات خیلی کم را در بازسازی داشتیم اما به‌خود سرچشمه‌اش بسیار نزدیک است. بالاخره با دستگاه‌های موجود، ضبط خوبی صورت گرفته و موسیقی تمیزتری درآمده است درصورتی که بسیاری از این موسیقی‌ها در آن زمان روی صفحه‌های سنگی و گرامافون ضبط می‌شده و در مواقعی به‌خاطر محدودیت زمانی حتی نصفه هم بوده‌اند که من در پروسه تحقیقاتی‌ام سعی کردم کامل‌ترین آنها را پیدا کنم.

چقدر به نوآوری در زمینه موسیقی‌سازی و آوازی اعتقاد دارید؟

نوآوری اگر به اصالت لطمه‌ای نزد درست است. در نوآوری اول باید اصالت حفظ شود بعد اگر اصالت حفظ شد با آگاهی فرد از نوع موسیقی، نوآوری صورت گیرد. اما اگر با روند بازسازی کل موسیقی را تغییر دهیم و در فضای موسیقی‌های دیگر آن را اجرا کنیم به آن اصالت اصلی لطمه زده‌ایم.

در شرایط کنونی انتشار چنین تصانیفی و بازسازی‌هایشان چقدر می‌تواند مخاطب را به موسیقی قدیم پیوند بزند؟

برای آنکه بخواهیم آثارمان را حفظ کنیم که بازگوکننده فرهنگ غنی با هویت ملی و میهنی کشورمان باشیم، بایستی آنها را احیا و حفظ کنیم؛ گواینکه طی دهه‌های مختلف موسیقی‌های متنوعی بروز و ظهور کرده‌اند که برخی پرمحتوا و برخی بی‌محتوا بوده‌اند. اما آن آثاری که باید ماندگار می‌شده، تا به امروز ماندگار شده‌اند. البته من خودم هم هدفم همین بوده که جوانان را با این فرهنگ غنی موسیقی‌مان آشتی بدهم و این نوع موسیقی‌ها را حفظ کنیم.

متأسفانه این روزها شاهد موسیقی‌های بی‌هویتی شده‌ایم که گوش جوان امروزی را درگیر خودش کرده که بایستی دست‌اندرکاران و مسئولان تلاش کنند و سرمایه‌گذاری لازم را برای حفظ و اشاعه موسیقی اصیل خودمان داشته باشند تا بتوانیم این موسیقی را برای آیندگان نگه داریم. من به‌خاطر دارم زمان قبل از انقلاب همه از یکنواختی موسیقی خسته شده بودند و روی آوردند به موسیقی سنتی که خیلی هم خوب بود و چندین سال بعد از انقلاب هم این ژانر از موسیقی خیلی رشد کرد اما باز به قهقرا رفت. نمی‌دانم مسئولان برایشان اهمیت نداشت یا موضوع دیگری بود اما بالاخره جامعه چه الان چه چندین سال آینده حتما دوباره به موسیقی ایرانی و آنچه اصالت یک ایرانی و فرهنگ ایرانی است، گرایش پیدا می‌کند.

با توجه به اینکه شاگرد استاد محمود کریمی و مهرتاش بودید چقدر خوانندگان امروزی به شیوه‌های قدما در بخش آوازیشان گرایش دارند؟

متأسفانه تعداد انگشت‌شماری خواننده داریم که به آن شیوه، آواز می‌خوانند که البته الان پیر شدند و یک عده هم که از دنیا رفته‌اند. متأسفانه آن اصالت آوازی که باید باشد نیست و یا خیلی مختصر است و این روزها می‌بینیم که همه از یک روند و شخص خاصی تقلید می‌کنند. یکی از دلایل این اتفاق ناآگاهی است. مراکز هنری بایستی برای آگاهی‌دادن در زمینه موسیقی تلاش کنند و اگر می‌خواهند موسیقی با اصالت را ترویج دهند بایستی از بزرگان این حوزه کمک بگیرند.

می‌توان به آینده آواز ایرانی امیدوار بود؟

چه طور می‌توانیم به آینده‌اش امیدوار باشیم وقتی امثالی مثل من کنار هستند. وقتی جوانان ساز را نمی‌شناسند چطور می‌توانند به موسیقی ایرانی و آواز ایرانی روی بیاورند. من سال‌ها پیش طرحی را به سازمان صدا و سیما دادم مبنی بر استعدادیابی علاقه‌مندان موسیقی سنتی ایران و آشتی جوانان با این سبک از موسیقی که متأسفانه اجرا نشد.

نزد استادان بزرگی دوره‌های آواز را گذرانده‌اید. شیوه‌های تدریس و وضعیت کلاس‌هایشان چه تفاوتی با کلاس‌های آواز کنونی داشت؟

متأسفانه کلاس‌های الان بیشتر جنبه مادی دارند. تدریس بسیار مقوله متفاوتی است و ارتباطی به خوب‌بودن و یا مطرح‌بودن خواننده ندارد. مرحوم کریمی همیشه می‌گفت خیلی‌ها آوازهای خوبی می‌خوانند و صداهای قشنگی هم دارند و دوره‌های زیادی هم گذرانده‌اند اما وقتی می‌خواهند تدریس کنند نمی‌توانند با شاگرد برخورد خوبی داشته باشند و داشته‌هایشان را به آنها منتقل کنند.

در آن زمان فضای تدریس عالی بود به‌طوری که برای سر کلاس رفتن روزشماری می‌کردیم و وقتی هم بیرون می‌آمدیم بین زمین و آسمان بودیم. بسیار حال و هوای زیبایی بود چون از درون و با عشق و علاقه درس می‌دادند و جنبه مادی‌گری کم بود و بیشتر روی اصالت و زیبایی کار می‌کردند. من نیز سعی کردم کلاس‌هایم را همانطوری حفظ کنم.

گپ

گفت‌وگو با حمید خزاعی به بهانه انتشار آلبوم «با هم»

بازگشت به خراسان

۹ سال پیش قرار بود آلبومی با حضور غلامعلی پورعطایی، دوتارنواز برجسته موسیقی خراسان، در بازار موسیقی منتشر شود. متأسفانه با درگذشت پورعطایی، انتشار این اثر با حضور او عملی نشد. بعد از مدتی برزو امیری، آهنگساز و حمید خزاعی، خواننده اثر تصمیم گرفتند با حضور هادی پورعطایی، پسر استاد، این آثار را با تقدیم به روح دوتارنواز خراسان ضبط و در دسترس عموم قرار دهند. این آلبوم ضبط شد اما باز هم همانند بسیاری آلبوم‌های موسیقی و با عدم‌حمایت تهیه‌کنندگان، انتشارش به تعویق افتاد تا امسال که با حمایت مرکز موسیقی حوزه هنری این آلبوم با عنوان «با هم» در بازار موسیقی منتشر شد. حمید خزاعی، خواننده این اثر که به‌تازگی از او آوازهایی در تیتراژ سریال‌هایی چون «پلاک ۲»، خودخواسته و برنامه‌هایی همچون «جشن رمضان»، «احوالپرسی» و «اقیانوس آرام» به گوش رسیده درباره خوانش و بازخوانی قطعات خراسانی و روند شکل‌گیری این آلبوم صحبت کرده است.

آلبوم موسیقی «باهم» ماحصل همکاری شما و برزو امیری است که با تقدیم به غلامعلی پورعطایی، نوازنده برجسته دوتار خراسان منتشر کرده‌اید. این آلبوم بر چه اساسی شکل گرفته است؟

من و برزو امیری در کنار دوستی‌مان، سال‌های پیش کنسرت‌های متعددی را در قالب کنسرت موسیقی ایرانی اجرا می‌کردیم و قطعاتی که اکنون در آلبوم موسیقی «باهم» منتشر شده‌اند، همان قطعاتی است که ما در کنسرت‌های‌مان اجرا می‌کردیم. در واقع این آثار برای کنسرت‌های‌مان ساخته شده بودند. بعد از چندین کنسرت تصمیم به ضبط و انتشار آنها گرفتیم که ضبطش را با فاصله زمانی از اجراها انجام دادیم و بعد از سال‌ها توانستیم آنها را از سوی مرکز موسیقی حوزه هنری در قالب یک آلبوم موسیقی منتشر کنیم.

در این آلبوم علاوه بر قطعات موسیقی ایرانی، ۲ قطعه خراسانی به یاد دوتارنواز برجسته موسیقی خراسان به چشم می‌خورد. در خواندن قطعات این آلبوم چه جنبه‌ای از آوازتان را در بخش سنتی ارائه داده‌اید و چه چالش‌هایی را برای قطعات خراسانی داشتید؟

بخش خراسانی به این دلیل شکل گرفت که ما می‌خواستیم این آلبوم را در زمان حضور زنده‌یاد غلامعلی پورعطایی ضبط و به ایشان تقدیم کنیم اما به‌قدری زمان‌مان در روند ضبط و انتشار به تعویق افتاد که متأسفانه ایشان از دنیا رفتند و نتوانستیم در حضور ایشان کار را جمع کنیم در نهایت من از هادی پورعطایی، پسر استاد تقاضا کردم در این اثر ما را همراهی کنند و ایشان هم لطف کرد و پذیرفت و در ۲ قطعه «نوایی نوایی» و «زلفای یارم» که پدر ایشان هم خوانده بود دوتار نواخت.

این قطعات عینا اجرا شدند یا بازخوانی صورت گرفته است؟

بازخوانی صورت گرفته و ترکیب و تنظیمی از دوتار خراسان و ارکستر ایرانی است. یعنی بخش‌هایی دوتار به‌صورت تکنوازی اجرا می‌کند و بلافاصله ارکستر به آن اضافه می‌شود. ما این دوقطعه را به یاد استاد پورعطایی اجرا کردیم و در نهایت هم روی جلد اثر، آن را به روح بلند استاد تقدیم کردیم که از بهترین دوتارنوازان و موزیسین‌های خراسان است.

یعنی آواز شما برای این دو کار ایرانی است؟

بخش آوازی در موسیقی خراسانی وجود ندارد و هر چه هست تصنیف است. این دو تصنیف هم که اجرا شده تم‌اش موسیقی خراسانی است و تنظیمش در موسیقی ایرانی صورت گرفته است و ما فقط روی لحنش کار کرده‌ایم که بتوانیم لحن کمی نزدیک‌تر به لحن اصلی باشد.

فکر می‌کنید پرداختن به قطعات محلی در کارهای این‌چنینی چقدر می‌تواند به معرفی موسیقی بومی کمک کند؟

موسیقی مقامی بسیار موسیقی غنی و گسترده‌ای است که در حق آن کم‌لطفی شده و می‌شود. بسیاری از بزرگان موسیقی همیشه تلاش دارند با پرداختن به این ژانر، به نوعی آن را احیا کنند و هستند موزیسین‌هایی که به‌صورت تخصصی روی این حوزه کار می‌کنند. ولی به‌نظرم بقیه دوستان موسیقی ایرانی هم اگر به این موضوع توجهی داشته باشند خیلی می‌تواند به معرفی و احیای این سبک از موسیقی کمک کنند. حداقل کاری که می‌شود کرد این است که در کنسرت‌ها و آلبوم‌ها یکی دو قطعه را به موسیقی مقامی اختصاص دهند که همین مسئله باعث جلوگیری از مهجور ماندن این نوع از موسیقی می‌شود.

در آلبوم «با هم» ۲قطعه خراسانی را بازخوانی کرده‌اید در جایگاه خواننده چقدر اعتقاد به این دارید که قطعات محلی و موسیقی ایرانی در شرایط کنونی نیازمند بازسازی‌هایی هستند که نسل امروزی بتوانند با آنها ارتباط برقرار کنند؟

ما در موسیقی گذشتگان چه ایرانی و چه مقامی اتفاقات خیلی عجیب و غریب و بی‌نظیری داریم. در واقع در حوزه تولید در این دو ژانر اتفاقات بسیار کم نظیر و بی‌نظیری افتاده اعم از شعر و ملودی و تنظیم و... به‌نظرم خیلی مهم است. دوستانی که جوان‌تر هستند و در زمینه موسیقی فعالند در کنار خلاقیت و حرکت رو به جلو نگاهی هم به گذشته داشته باشند و موسیقی‌های گذشته را بازخوانی و بازتنظیم کنند. چرا که من معتقدم پرداختن به آن موسیقی‌ها و احیای‌شان می‌تواند به ارتقای سطح کیفی موسیقی امروزی‌مان کمک کند.

ارکستر آکادمیک تهران دهه ۸۰ به همت شما و بابک شهرکی و امین سالمی تشکیل شد که البته کنسرت‌هایی را هم به خوانندگی شما برگزار کرد. سرنوشت این ارکستر چه شد؟

ارکستر آکادمیک تهران سال ۱۳۸۷ توسط ما ۳ نفر تشکیل شد و چندین سال به‌صورت مستقل فعالیت داشت به‌طوری که کنسرت‌های متعددی را نیز برگزار کردیم اما از سال ۱۳۹۳ به‌دلیل عدم‌حمایت مجبور به تعطیلی شدیم تا به امروز که هیچ فعالیتی نداشته‌ایم.

دلیل اصلی این تعطیلی هم این است که ارکستر نیاز به حمایت مالی دارد که متأسفانه در ایران این امکان وجود ندارد. ما به‌صورت شخصی فقط توانستیم حدود ۶ سال ارکستر را سرپا نگه داریم و البته که این مسئله همه ارکسترهاست که اگر بخواهند به‌صورت ثابت کار کنند نیازمند حمایت مالی هستند و اگر این حمایت وجود نداشته باشد نمی‌توان ارکستر را حفظ کرد. امیدواریم روزی شرایطی فراهم شود که بتوانیم حمایتی را از جایی بگیریم و ارکستر را دوباره فعال کنیم.

شما جز خوانندگانی هستید که صدایش از تیتراژهای برنامه‌های تلویزیونی و سریال‌ها به گوش مردم می‌رسد. به‌نظرتان رسانه ملی چقدر می‌تواند در روند حمایت و معرفی موسیقی ایرانی و بهبود وضعیت موسیقی ایرانی کمک کند؟

مهم‌ترین ارکان در هر جای دنیا برای اشاعه فرهنگ آن کشور رسانه اصلی‌شان است که در کشورمان صدا و سیما این وظیفه را به‌عهده دارد و نقش بسیار تعیین‌کننده و تأثیرگذاری در ترویج موسیقی دارد.

یادداشت
احسان زیورعالم؛ روزنامه‌نگار

نگاهی به نمایش «شکوفه‌های گیلاس»

مرا از آن خود کن

۴سال پیش، وقتی آخرین ساخته آن روزهای محمد مساوات را به تماشا نشستم و قصد کردم چند خطی به سیاق همیشه درباره او و اثرش بنویسم، تمرکزم را روی یک چیز گذاشتم: او با همه ابهتی که می‌آفریند تصاویرش جنبه عینی پیدا می‌کند. در واقع ابژکتیو است و توانایی درونی شدن و تعلق گرفتن به مؤلف را ندارد. به‌عبارت ساده‌تر «بیگانه در خانه» وجوه سوبژکتیو پیدا نمی‌کند. همه‌چیز چشم‌نواز است اما در تلاشی برای ادراک یا خوانش ذهنیت هنرمند، موانع بسیاری بین من در مقام مخاطب و مساوات در مقام مؤلف وجود داشت. هیچ‌گاه امکان گفت‌وگویی میان من و او پدید نیامد. چند پیام در فضای مجازی میان ما ردوبدل شد و تمام. شاید مانع اصلی همین باشد، اینکه ما نتوانستیم با هم حرف بزنیم. این «من»ی که از آن یاد می‌کنم احسان زیورعالم نیست بلکه پدیده‌ای است شکل گرفته از پرسش‌های پاسخ داده نشده که می‌توانست در گفت‌وگو بدل به گزاره‌های حامل داده‌های ناب شود. این «من» بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود و در عین حال پیچیده‌تر و واجد سوءتفاهم‌ها.

این پیچیدگی در «شکوفه‌های گیلاس» خودش را عیان‌تر می‌کند. در طول دیدن نمایش بیش از آنکه قصد خوانش از اجرا کنم پرسش‌های بیشتری ذهنم را پر می‌کرد و من پاسخ‌های قطعی نمی‌یافتم. با اینکه معتقدم هر پاسخی نسبی است و با زمان و مکان نسبت‌های کوانتومی ایجاد می‌کند اما یافتن نسبت‌ها نیز ذهنم را درگیرتر می‌کرد. اینکه چرا باید روایت عارفانه از ژاپنی احتمالاً معطوف به عصر سقوط شوگون تماشا کنم. اصلاً آیا ما ژاپن دوران سقوط شوگون را می‌بینیم؟ آیا برای من ایرانی که هیچ نسبتی با ژاپن و تاریخش ندارم مهم است؟

اینجاست که همان نسبت سوبژکتیو مؤلف و مخاطب دچار اغتشاش می‌شود. پرسش‌ها غامض‌تر می‌شوند؛ آیا زبان بدن ژاپنی‌ها با ما ایرانی‌ها متفاوت است؟ این وجه بیومکانیک بدن مرد و زن ژاپنی نسبتی به زیست ژاپنی‌ها دارد؟ آیا بدن ایرانی‌ها بیومکانیک می‌شود؟ مثلاً اگر به جای این سامورایی به پایان خط رسیده، سامورایی‌ای که به سبب از دست دادن اربابش فاقد طبقه اجتماعی است، می‌تواند جایگزین یک عیّار ایرانی شود که او هم از قضا اربابش را از دست داده است؟ آیا بدن یک عیار در حرکات شمشیر شبیه به سامورایی‌های کوبایاشی و کوروساوا می‌شود؟ پاسخی ندارم و تنها می‌پرسم.

بیشتر به اثر می‌نگرم. بدن‌های میرهولدی روی صحنه جذابیتی بصری می‌آفرینند. به‌نظر می‌رسد هر حرکت بدن همچون زبان ناشنوایان از ایما و اشاره فراتر می‌رود و بدل به‌معنا می‌شود اما هیچ زنجیره‌ای منظم برای یادگیری این زبان بدن نمی‌یابم. مدام واژگان روی پرده ظاهر می‌شوند و سکوت و خاموشی بازیگران را جبران می‌کنند. حالا پرسش‌های مهم‌تری برایم مطرح می‌شود. آیا قرار است نمایشی فاقد زبان در شمایل ساده‌انگارانه‌اش ببینیم؟ عموماً وقتی از زبان حرف می‌زنیم به کلامی اشاره می‌شود که میان ما ردوبدل می‌شود اما زبان در جهان مدرن فراتر از واژگان بلغور شده در دهان ماست. از غذا تا لباس، شکل بدن و موقعیت آن در جهان، همگی به‌عنوان بخشی از یک زبان عظیم‌تر شناخته می‌شود. یک سامورایی با تمام جزئیات روی پل منتهی به مکان چله‌نشینی یک استاد، خود یک زبان است. سکوت او نیز یک زبان است و حالا ترکیبش با تصاویر روی پرده زبان تازه‌تری می‌آفریند. ساختار ذهنی ما در ترکیب حرکت بدن و نوشتار شناور روی پرده، دست به تولید معنا می‌زند. خواندن آن جملات ظریف و نغز در آن سکوت انسانی - چون زنجره‌ها می‌نوازند و طبیعت نوایی وهم‌آلود در نمایش دارد - بی‌شک به مخاطب حال و هوایی مدیتیشن‌وار می‌دهد. برای من شیرازی چیزی است شبیه نشستن در حافظیه در ظهری دل‌انگیز و آفتابی که سکوت بر مزار لسان‌الغیب حکمفرماست و در فضای مملو از عاطفه حافظیه، نوای پرندوار شجریان پخش می‌شود. این تجربه برای شیرازی‌های حافظیه‌رو تکراری است. همه‌چیز شبیه به یک مدیتیشن است. به قول امروزی‌ها نوعی سایکوتراپی است. حالا نمایش مساوات نیز گویی برای مخاطب چنین ویژگی‌ای دارد؛ در جوار استادی نادیدنی، در سکوتی که تنها در فیلم‌های ژاپنی لمسش کرده‌اند، در برابر ژاپنی‌های ساکتی که باز در فیلم‌ها حسابی دیده‌ایم، جملات عارفانه می‌خوانند اما اینها گویی برآمده از همان فیلم‌ها، هایکوها و رمان‌هایی است که در دسترس بوده است. نمی‌دانم آیا محمد مساوات زیستی در ژاپن داشته است یا خیر اما می‌توان شانس بیشتری بدهیم که او با ادبیات عارفانه فارسی آشناست. برای مثال همنسلان من در کتاب ادبیات فارسی با حکایت ابوسعید ابوالخیر و امیر قماربازان آشنایند که در مواجهه با محبوب بودن او این گفت‌وگو شکل می‌گیرد. «شیخ او را گفت: این امیری به چه یافتی؟ گفت: ای شیخ به راست باختن و پاک باختن. شیخ نعره‌ای زد و گفت: راست باز و پاک باز و امیر باش.»

در حین تماشای «شکوفه‌های گیلاس» گویی آنچه فراخوانده می‌شود همین حافظه زدوده شده مخاطب از گفتارهای فارسی است که بی‌شباهت به هایکوها نیست. به‌نظر از هایکو ایجاز کمتری دارد اما واقعیت آن است که ایجاز در فارسی همین حکایت‌های گلستان و اسرارالتوحید است. پس مخاطب در مجاورت گفتارهای عارفانه گویی به پخشی از زیست پسینی خود متصل می‌شود اما اگر نوشتار روی پرده محو شود، این حس پدیداری به همین منوال عمل می‌کند؟

برای من پاسخ تا به امروز منفی است. حالا تماشاگر تلاش می‌کند برای بدن به ظاهر بی‌معنی، تولید معنا کند اما شبکه علّی برای تولید معنا در اثر روشن نیست. تلاش کردم میان واژگان و حرکات رابطه‌ای بیابم. حین دیدن، چندبار واژه‌های پربسامد را زیرنظر قرار دادم و آنچه آشکار بود تفاوت حرکات بدن زن و مرد بود. گویی زبان بدن بازیگران شبیه به زبان عربی از وجه دوتایی مذکر/مؤنث بهره می‌برد. پس برای من ایرانی فاقد جنسیت در زبان قصه سخت می‌شود. کما اینکه هیچ تمرکزی برای آموزش زبان بدن و تولید معنا از این طریق دیده نمی‌شود. برای مثال در نمایشنامه «هملت داگ، مکبث کاهوت» تام استوپارد تلاش می‌کند زبانی نو به مخاطبش بیاموزد و آن را در یک رویه مشخص و براساس نظریه زبان‌شناسی ویتگنشتاین عملی می‌کند.

پس در مواجهه با اثر تازه محمد مساوات با نوعی تشتت رأی روبه‌رو می‌شوم. از سویی او با عینیت ناآشنا، ذهنیتی آشنا را بیدار می‌کند اما از سوی دیگر این رویداد در خود با نوعی تناقض روبه‌رو است. اینکه به تماشای سکوت دعوت شویم اما باز زبان، بسیار شلوغ و حراف - در صحنه‌های نهایی - روی صحنه خودنمایی کند. برای یادآوری باید گفت محمد مساوات در نمایش «این یک پیپ نیست» موفق به حذف عنصر بدن و زبان به‌صورت توأمان شده بود. در پایان نمایش قتلی در حمام صورت می‌گیرد که دیگر نه فیزیکی وجود دارد و نه زبانی و ما در مقام تماشاگر متوجه وضعیت می‌شویم اما در «شکوفه‌های گیلاس» که گویی قرار است بسط و توسعه‌یافته همان لحظه طلایی باشد، هنوز این مهم در شکل عظیمش ممکن نشده است.